

قصیده‌ای نویافته از لبیبی

امید سُوری

تاکنون تنها حدود دویست بیت از لبیبی، پارسی‌گوی قرن چهارم هجری، در فرهنگ‌ها و تذکره‌ها و منابع دیگر یافت شده است. پیش از این، ملک‌الشعرای بهار در مقاله‌ای با عنوان «قصیده لبیبی» و محمد دبیرسیاقی در گنج باز یافته اطلاعات مفیدی از وی به دست داده‌اند. همچنین استاد ذبیح‌الله صفا در اثر گرانقدرش، تاریخ ادبیات در ایران، مختصری درباره او نوشته و نمونه اشعارش را نقل کرده است.

در این مقاله، قصیده‌ای از لبیبی در سری و یک بیت از منبعی جدید، سفینه ترمذ (← محمد بن یغمور) نقل می‌شود که، در آن، گوشه‌ای از احوال او در رابطه با عنصری روشن می‌گردد.

نام و نسب خاندان لبیبی نامعلوم است و مشخص نیست که وی اهل کجاست و در کدام سرزمین و در چه تاریخی دیده به جهان گشوده است. هدایت (بخش ۳، ص ۱۷۵۲) او را خراسانی دانسته اما منبع خود را ذکر نکرده است. همین قدر می‌دانیم که او را «سیدالشعرا»، «استاد» و «ادیبی» می‌خوانده‌اند (بیهقی، ج ۱، ص ۶۰؛ عوفی، ج ۲، ص ۴۰؛ مسعود سعد، ص ۱۶۵؛ اوحدی، ج ۶، ص ۳۶۴۱)؛ «لبیبی» تخلص می‌کرده (مسعود سعد، ص ۱۶۵؛ رادویانی، برگ ۲۴۸؛ محمد بن یغمور، برگ ۱۰۴)؛ و از شعرای دربار چغانیان (بهار، ص ۴۲ و ۴۵؛ دبیرسیاقی،

ص ۷-۸؛ صفا، ج ۱، ص ۵۴۷) و سامانیان و غزنویان (عوفی، ج ۲، ص ۴۰؛ محمد بن یغمور، برگ ۱۰۴) بوده است.

عوفی (ج ۲، ص ۴۰) ممدوح اصلی لبیبی را امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین سبکتکین، برادر سلطان محمود، معرفی و قصیده رانیه او در مدح این امیر را نقل کرده است. اما ممدوح، که با عنوان «شاه» و «پادشاه» ستوده شده، به احتمال قوی باید ابوالمظفر چغانی باشد. وانگهی کنیه برادر سلطان محمود ابویعقوب است نه ابوالمظفر (← بهار، همان‌جا؛ دبیرسیاقی، همان‌جا؛ صفا، همان‌جا). لبیبی، در ابتدای حال، پس از سال ۱۳۸۰، در دربار چغانیان بوده (همان‌ها) سپس به دربار سامانیان راه یافته (محمد بن یغمور، برگ ۱۰۴) و، بنا بر تأکید محمد بن یغمور، محمود غزنوی توجه خاصی به او پیدا کرده است (همان). او از معاصران و دوستان فرّخی سیستانی بوده و تأسّف خود را از وفات فرّخی (سال ۴۲۹) در دو بیت ابراز کرده است. (رادویانی، برگ ۲۴۸)

از سروده‌های او، ابیاتی پراکنده شناخته شده که همه آنها را دبیرسیاقی از فرهنگ‌ها و منابع دیگر استخراج کرده و در گنج‌باز یافته به چاپ رسانده است. این ابیات در وزن‌های متقارب مثمن محذوف، خفیف سالم مخبون مقطوع، هزج مسدّس محذوف، هزج مسدّس اخر مقبوض، و رمل مسدّس محذوف‌اند. (← دبیرسیاقی، ص ۱۸-۳۴؛ محجوب، ص ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱)

آنچه تاکنون از اشعارش به صورت کامل شناخته شده دو قصیده و یک قطعه است که قطعه در تاریخ بیهقی آمده (بیهقی، ج ۱، ص ۶۰-۶۱) و مصراع آخر آن (کاروانی زده شد کار گروهی سره شد) در منابع دیگر، به صورت مثل، نقل شده است.^۲ از قصاید، یکی در لباب‌الالباب آمده که در منابع دیگر نقل شده^۳ و دیگری تنها در سفینه ترمذ وارد گردیده و

۱) این تاریخ از ابیات لبیبی برمی‌آید که ابوالمظفر را شاه و پادشاه خطاب کرده است. زیرا ابوالمظفر، پس از این تاریخ بود که بر پسرعموی خود مسلط شد و به سلطنت رسید. (← آتش، ص ۱-۱۱)
۲) برای نمونه ← راوندی، ص ۳۰۱؛ مخبرالسلطنه، ص ۱۳۹؛ عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۱۸۹۹؛ هدایت، ج ۱، بخش ۳، ص ۱۷۵۲؛ دهخدا، ۱، ذیل کاروان.

۳) لسان‌الملک سپهر آن را از منوچهری و فرّخی دانسته و متعاقباً هدایت هم دچار این خطا شده،

آن همان است که مسعود سعد سلمان، در قصیده‌ای به مطلع
به نظم و نثر کسی را گرفتار افتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
(مسعود سعد سلمان، ص ۱۶۴)
به اقتدای آن رفته و مصراع‌ی از آن را با ذکر لقب و نام لبیبی (سیدالشعرا لبیبی) تضمین
کرده است.^۴

قصیده نویافته به وزن مجتث مثنیٰ مخبون محذوف، در بحر پُربسامد شعر فارسی،
در سی و یک بیت است. در آن، ویژگی‌های سبک خراسانی دیده می‌شود. مضمون آن
تفاخر و اظهار فضل است. لبیبی، طی آن، شاعری را، بی ذکر نامش، به انتقاد گرفته و
اشکال‌هایی ادبی بر اشعار او وارد کرده است. وی، در این تفاخر، تنها به قدرت شاعری
خود اشاره کرده حال آنکه، در اشعارش، از علوم و فنون گوناگون بهره جسته است.
ظاهراً، با توجه به لقب «ادیبی» که عوفی برای او به کار برده، باید گفت او در شاعری
شهرت داشته و در ساحات علمی و فنی نام و آوازه‌ای نداشته است.

شاعری که به لبیبی بسیار جفا کرده و لبیبی در قصیده نویافته بر او تاخته، به احتمال
قوی و بنابر قراین آشکار، عنصری بلخی است.
یکی از این قراین را در قطعه‌ای می‌توان سراغ گرفت که لبیبی به مناسبت مرگ
زود هنگام فرّخی گفته و، در آن، به روشنی پیداست که میان او و عنصری کینه و دشمنی
بوده است. قطعه، که در ترجمان‌البلاغه آمده، این است:

لبیبی گوید

گر فرّخی بمرد چرا عنصری نمرد پیری بماند دیر و جوانی برفت زود

→ ملک‌الشعرا ی بهار و دبیرسیاقی این خطا را گوشزد و تصحیح کرده‌اند. (← اوحدی، ج ۶، ص ۳۶۴۱؛ بهار،
ص ۴۲ و ۴۵؛ دبیرسیاقی، ص ۱۱-۱۵؛ صفا، ج ۱، ص ۵۴۸؛ دهخدا، ۲، ذیل لبیبی)
(۴) محمد بن یغمور، در پایان قصیده مسعود سعد، قصیده لبیبی را نقل کرده و گفته است: «قصیده‌ای که
مسعود سعد سلمان ذکر او کرد این شعر استاد لبیبی است و این ابیات نشان‌دهنده تضمین مسعود سعد است:
بدین قصیده که گفتم من اقتدا کردم به اوستاد لبیبی که سیدالشعراست
بدان طریق بنا کردم این قصیده که گفت سخن که نظم دهند آن درست باید و راست»
(محمد بن یغمور، برگ ۱۰۴)

فرزانه‌ای برفت و ز رفتش هر زیان دیوانه‌ای بماند و ز ماندش هیچ سود

(رادویانی، برگ ۲۴۸)

قرینه دیگر را در ابیات ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰ قصیده نویافته می‌توان سراغ گرفت که، در آنها، مخاطب ثروتمند و بهره‌مند از صلوات شاهی «بزرگ عطا» بوده و، در میان شعرای دیگر، اعتبار و نفوذ داشته و او شاعری جز عنصری نیست که از صلوات محمود برخوردار بود و، به گفته خاقانی، از «زرآلات خوان» ساخت و غضائری رازی را نیز، با نقد اشعارش (← عنصری، ص ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۹)، رنجاند. حتی این درگیری تا جایی پیش رفت که غضائری او را هجو گفت (← دبیرساقی، ص ۱۳۳) و عنصری دیوان شعر او را در حضورش فروشست و درید. (← اوحدی، ج ۵، ص ۲۹۷۸؛ هدایت، بخش ۲، ص ۱۳۵۵)

لبیبی، در ابیات ۱۷ و ۱۸ و ۲۰، سروده‌های آماج طعن شاعر را واجد مضامین مبتذل («کازبسته معنی» ← بیت ۱۷ قصیده لبیبی) و تکراری خواننده است. به واقع نیز، در ابیات متعدّد از قصاید عنصری در مدح محمود (← عنصری، صفحات ۱، ۷، ۱۰، ۲۰، ۴۲، ۱۱۷، ۲۸۱، ۲۹۸) دو واژه «زلف» و «مشک» و تصاویری که از آنها ساخته شده به تکرار مندرج است.

اما قصیده لبیبی بر وزن هیچیک از این قصاید نیست و احتمالاً به اقتضای قصیده

عنصری به مطلع

ز راستی و بلندی که مرتو را بالاست به وصف اندر معنی بلند گردد و راست

سروده شده (احتمالاً در سالخوردگی عنصری و طبعاً پیش از سال وفات محمود غزنوی (۴۲۱) به قرینه اشاره لبیبی در بیت ۲۱ قصیده نویافته) که نه بیت آن در چند جای ترجمان البلاغه و دیوانش آمده است. (← رادویانی، ص ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۸۷؛ عنصری، ص ۳۲۸)

هرچند در این ابیات سخنی از «زلف» و «مشک» نیست، وجود واژه‌های «راست» (مصرع اول مطلع و مصرع دوم بیت ۱۱)، «معنی» (مصرع اول بیت ۱۶ و مصرع اول بیت ۴)، «بلندی» (در مصرع اول بیت ۴) در قصیده نویافته لبیبی این نظر را تقویت می‌کند.

در بیت ۲۹ قصیده نویافته

به شعرت ارچه عطای بزرگ داد ملک هنر نه از توست آن پادشا بزرگ عطاست

کاملاً مشخص است که مراد از «مَلِک» محمود غزنوی است.^۵

اطّلاع چندانی از محمد بن یغمور، گردآورنده سَفینة ترمذ، در دست نیست. امّا از آنجا که متأخرترین شاعرانی که شعرشان در این سفینه گرد آمده، به محدوده زمانی قرن هشتم هجری تعلق دارند همچنین به قرینه مشخصات یگانه نسخه به جامانده از این اثر (محفوظ در کتابخانه مدرّس هند به شماره ۱۸۳) که به نسخه‌های خطّی قرن هشتم بسیار نزدیک است، می‌توان احتمال داد که محمد بن یغمور باید در آن قرن به تدوین این مجموعه پرداخته باشد. نسخه به دست کاتبی نامعلوم و در زمانی نامشخص در دویت و چهار برگ نوشته شده و گزیده‌ای از اشعار صد و شانزده شاعر را دربردارد.

متن قصیده در نسخه موصوف

قصیده‌ای که مسعود سعد سلمان ذکر او کرد این شعر استاد لبیبی است — رحمة الله علیهما —
و آن استاد لبیبی در ایّام سامانیان و محمودی سیدالشعرا بوده است،
خاصّه در عصر سلطان محمود — نُوَرَّالله مرَقَدَه

- | | |
|--|---|
| ۱ سخن که نظم دهند آن درست باید و راست | طریق نظم درست اندر این زمانه جزاست* |
| ۲ سخن که من بنگارم به نظم اگر دگری | به نشر خوب گزارد چنان گزارد راست |
| ۳ ز حسن خالی* دارم ز لفظ ناقص پاک | درست و راست ز بایسته نه فزون نه به کاست |
| ۴ مرا سخن به بلندی سماست و* معنی‌ها | از او درفشان گویی که آفتاب سماست |
| ۵ به صنعت و به معانی و نازکی و خوشی | یکی قصیده من... * شعراست |
| ۶ وگر گواهی خواهد یکی بر این دعوی | همین قصیده بدین گفت من بسنده گواست |
| ۷ مرا چه باید گفت این سخن که نیک افتاد | چو آفتاب درفشان ز آسمان پیداست |

(۵) تنها یک قصیده دیگر که با «زلف» و «مشک» آغاز شده در دیوان عنصری آمده است که در مدح مسعود غزنوی سروده شده و نمی‌تواند مورد نظر لبیبی باشد؛ زیرا سلطان مسعود، پس از رسیدن به سلطنت، به خساست و حریمی (برای نمونه ← بیهقی، ج ۲، ص ۴۰۷) دچار شده است. ابیات آغازی این قصیده چنین است:

از دیدن و بسودن رخسار و زلف یار در دست مشک دارم و در دیده لاله زار
با مشک رنگ دارم از آن زلف مشک رنگ با لاله کار دارم از آن روی لاله کار
(عنصری، ص ۱۵۵)

بلی و آن دگر کس به سان باد رواست
 به حلق و حنجره گویی که زیر باد دو تاست
 سوی شما همه جاه و بزرگی آن کس* راست
 درست و راست نماینده* نه درست و نه راست
 که شعرهای لبیبی چه بابت* عقلاست
 به سوی اوست شما را همیشه میل و رواست
 ستور سرزده جایی که دسته‌های گیاست
 کزو مثل زد شاید* ز گفته‌هاش کجاست
 نه هرچه رنگش باشد ز جامه‌ها دیباست
 چه خوشی و چه شگفتی و زان چه خواهد خاست
 کزو مثل زد شاید* که زین چه گفت و چه خواست
 بر این قیاس که من گفته‌ام گرش یاراست
 اگر توانی دانم که این قصیده تو راست
 که کار پیر نه چون کار مردم برناست
 رواست کایزد جان مرا به علم آراست
 به فضل کی آخر برابر داناست
 وگرچه هر دو به نسبت ز آدم و حواست
 شناخته مثل است این که خار با خرماست
 بدان قدر که بسندست* حال من به نواست
 تویی که سوی منت سال و ماه قصد جفاست
 شگفت نیست که ظلمت همیشه ضد ضیاست
 هنر نه از توست آن پادشا بزرگ عطاست
 تفاخر آن را کو را مکارم است و سخاست
 که نظم و نثر تو یکسر معلل است و خطاست

(محمد بن یغمور، برگ‌های ۱۰۴-۱۰۶)

* بیت ۱: چنین است در اصل * بیت ۳: «خالی» ظاهراً با یای نکره یا شاید «حالی» * بیت ۴: بخوانید «سماس» * بیت ۵: ناخواناست * بیت ۹: خوانیت = خوانید * بیت ۱۰: آب، منزلت و جایگاه؛

۸ به صنعت است روان شعر من چو جان در تن
 ۹ ایا گروهی کاین شعرها همی خوانیت*
 ۱۰ مرا به سوی شما آب* نیست و* مرتبه نیست
 ۱۱ که شعرهاش چو تعویذهای کالبدی ست
 ۱۲ به شعرهای لبیبی شما نگاه کنیت
 ۱۳ همیشه رغبت اهل هنر به شعر من است
 ۱۴ به دسته‌های ریاحین کی التفات کند
 ۱۵ مرا بگویی که یک شعر نیک بایسته
 ۱۶ نه هرچه نظمی دارد ز گفته‌ها نیک است
 ۱۷ ز مشک و زلف و زان کار بسته معنی‌ها*
 ۱۸ به نظم و نثر سخن را نهایی باید
 ۱۹ بر این طریق بگویش که یک دو بیت بگویی
 ۲۰ صفات مشک مگوی و ز زلف یاد مکن
 ۲۱ جز آن قصیده که از روزگار برنایی
 ۲۲ وگر به خواسته آراسته نشد تن تو*
 ۲۳ بدانکه بی خردی را درم فزون باشد
 ۲۴ به هیچ حال ابو جهل چون محمد نیست
 ۲۵ مرا ز دانش رنج تن است و راحت جان
 ۲۶ مرا به بی درمی و یحکا چه طعنه زنی
 ۲۷ به هیچ وقتی آزار تو نجستم من
 ۲۸ به طبع دشمن آنی که دانشی دارد
 ۲۹ به شعرت ارچه عطای بزرگ داد ملک
 ۳۰ به سیم خواستن و یافتن چه فخر کنی
 ۳۱ تو هرچه یافته‌ای من ندانم آن دانم

بخوانید «نیس» یا «نِسْتُ» * بیت ۱۰ و بیت ۱۳: مراد عنصری است. * بیت ۱۱: درست و راست نماینده = به ظاهر و به جلوه (نه به حقیقت) درست و راست * بیت ۱۲: کُنیت = گُنید؛ بابت = خورای، باب طبع * بیت ۱۵ و بیت ۱۸: کز و مَثَل زد شاید = که از او مثل زدن شایسته است (مَثَل سایر) * بیت ۱۷: کار بسته معنی‌ها = معانی مستعمل و مبتذل * بیت ۲۲: شاید درست «تَن من» باشد به قرینه مضمونِ مصرعِ اوّل بیت ۲۵. * بیت ۲۶: بسند ست = بسنده است، کافی است.
(توضیحات بالا از نامۀ فرهنگستان است)

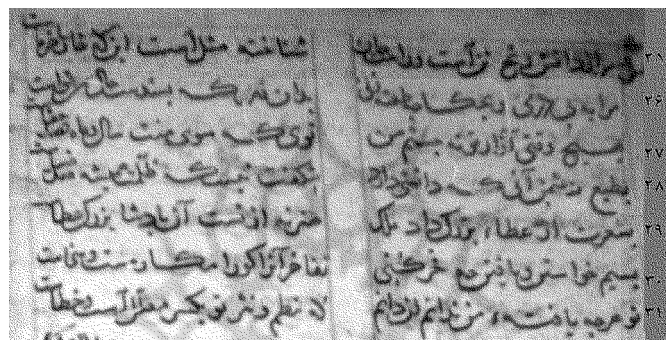
منابع

- آتش، احمد، «فرّخی چه زمانی به چغانیان رفت»، مجلۀ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال هشتم، ش ۲ (دی ۱۳۳۹)، ص ۱-۱۱.
- اوحدی، تقی‌الدین محمد، عرفات العاشقین و عرصات العارفين، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد و با نظارت علمی محمد قهرمان، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۹.
- بهار، محمد تقی، «قصیده لیبی»، مجلۀ آریانا، ش ۳۳ (سال ۱۳۲۴)، ص ۵۱۸-۵۲۲.
- بیهقی، ابوالفضل محمد، تاریخ بیهقی، به تصحیح خلیل خطیب‌رهبر، انتشارات مهتاب، تهران ۱۳۷۴.
- دبیرسیاقی، محمد، گنج بازیافته، انتشارات اشرفی، تهران ۱۳۵۵.
- دهخدا (۱)، علی‌اکبر، امثال و حکم، ج ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۳.
- (۲)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۵.
- رادویانی، عمر، ترجمان البلاغه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه فاتح (ترکیه) به شماره ۵۴۱۳.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۶۳.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، انتشارات سنائی، تهران ۱۳۶۳.
- عوفی، محمد، لب‌الآلباب، به تصحیح ادوارد براون، بریل، لیدن ۱۹۰۶.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۴.
- محبوب، محمدجعفر، «مثنوی سرایی در زبان فارسی تا پایان قرن پنجم هجری»، پژوهش‌های فلسفی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز)، ش ۶۵ (تابستان ۱۳۴۲)، ص ۲۰۴-۲۱۱.
- محمد بن یغمور، سفینه‌ترمد، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مدراس (هند) به شماره ۱۸۳.
- مخبرالسلطنه، مهدی‌قلی‌خان هدایت، خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران ۱۳۸۵.
- مسعود سعد سلمان، دیوان، به تصحیح محمد مهیار، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۹۰.
- هدایت، رضاقلی‌خان، مجمع الفصحا، به تصحیح مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۲.



قصیده‌های لیبی در مقام
 از لیبی در مقام
 از لیبی در مقام
 از لیبی در مقام

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی